



چهارمین نمایشنامه «بادهای برای که می وزند» را در سال ۱۳۸۶ نوشت و انتشار آن نامیرا آن را در سال ۱۳۸۶ چاپ و منتشر کرد. این نمایشنامه نخستین بار در سال ۱۳۸۶ در بیست و دومین جشنواره بین المللی تئاتر فجر توسط تئاتر مرکزی با عنوان «سرونگ فرانسی» کارگردانی شد و سپس در مرداد ۱۳۸۶ به اجرای عمومی درآمد.

نویسنده در آثار نمایشنامه خود با داور شده است اجرای نمایشی که سرونگ فرانسی تئاتر برداشت آزاد و فحشی کارگردان از نمایشنامه «بادهای برای که می وزند» بود که بیشتر قسمت های آن با متن حاضر تفاوت اساسی داشت اصل نمایشنامه به شکلی که در این کتاب به چاپ رسیده است تا کنون جای اجرای نشده است «نمایشنامه «بادهای برای که می وزند» هشت شخصیت دارد و بدانی بی پنج ساله سهراب بی هشت ساله برای بی بی باسی و پرتک قانونی وزن همسایه پرتک خانوادگی مادر سهراب مادر ویدا

خلاصه نمایشنامه

ویدا و سهراب زن و شوهر جوان در استان سمنان به خارج از کشور می روند که پلیس به اتهام قتل دختر سیزده ساله ای که که با اشتباه به این زن و شوهر است به آنان متذکرک و طبعی سهرابان می شود آنان در بازجویی اکتان می دارند که در گذشته به قتل کودک خود سالکان زنده اند و از اینکه چنین چیزی به آن مادر رسیده ناراحت شده اند در مراسم ختم فرزندشان مادر ویدا و سهراب ویدا و مادر سهراب) پرتک خانوادگی و پرتک قانونی در خصوصی چگونگی مرگ دختر سیزده ساله صحبت می کنند در ادامه ویدا و سهراب پس از صحبت های بسیار ویدای و سهراب و خورشان را از خود را برای مطالب انگار می کنند زن با داور می شود که به سبب ضعیف بودن همسرش تصمیم می گیرد که یکی را از پسران شاه به خانه بیاورد.

در روزی که صبح سهراب زن و شوهر به بازگویی خصوصیات روانی خود می پردازند و در یک با

**در امر روان شناسی
یا مرز واقعیت و تخیل؟**

بادهای برای که می وزند؟
نویسنده: چیستا بفری
ناشر: نامیرا
تاریخ و نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۴
بهباد صدیقی





تیم کردن دیگری برنده از این راز برمی دارد
 و دور با وجود آنکه مراحل قانونی به نام کردن
 دختر را پشت سر می گذارند و او را از این خونه فک
 ی دارند اما بی از جسی به دلیل آنکه مرد
 ی بستارده می شود دختر را بیشتر از او دوست
 از برون مجبور می شود تا تغییر فرزندشان را
 به مادر وینا بگذارد اما بیلی باور بی اختیار
 ی کند که دختر یک پس از قرار از دور نگاه در
 اتاق منزل و خیال های نزدیک منزل آن جا
 وینا و سهراب به دور مگر می بر داشته که او
 چرا بی بی بی می میرد و سر انجام جسدش در
 یزیدیل کنار بزرگراه پیدا می شود در این صحنه
 ی و سره نام دخترشان را بی بیلی می گویند
 ی و سهراب اعتراض می کند که او را بچهار و هفتاد
 بی بی گویند

در صحنه ماقبل آخرین روز و شوهر بی بی قاتل
 گل سرخ به گورستان می رود اتفاق در کنار
 غیر دختر که با یکدیگر جفت می کنند و هر یک
 دیگری را در مرگ دخترک متضر می دانند صحنه
 پایانی صحنه آغاز نمایشنامه است زن و شوهر
 بنظر آمدن از آنی تانی هفتاد تا به فرودگاه
 برود اتفاق در این انتظار از عشق و علاقه خود
 بحث می کنند

از لیدهای حرفهای آن جا دوری باید که آن
 هرگز چنان نماندند و زن خود را از کفکی
 بی دانست و می خواهد خود را از روی دل کنار
 منزلشان برت کند و دست به خودکشی بزند
 سر انجام آفته تا کسی تانی رنگ در راهی زند
 آن جا چندان راه قصد رفتن به سهراب می دارند
 و از اتفاق خارج می شوند و هم زمان رنگ تلقین نیز
 نشسته می شود

پرمشقی از تلم روان شناسی در
 نمایشنامه نویسی می تواند به نمایش عشق و
 عشق خاصی بچشم و مخاطب را بیشتر به
 چاشنی روانه به خصوصی آنکه نمایشنامه نویسی
 مجرب را برای نمایشنامه خود انتخاب کند که
 مسئله برای از مخاطبان هم باشد
 آنگاه نمایشگر از روان شناسی صحنه و
 روان شناسی هر صحنه و نیز نمایش روان شناسی
 او را در برخورد با چنین آثاری به مخاطب

سیرده سالهای با کمر می خورد او در ابتدای
 می کند به سزاگت بیس جواب نماند و از این کار
 طرفه می رود اما خیلی رودت نام می شود و خود
 و همسرش (سهراب) به صورت ناخواب مجبور
 به پانزده گویی به سزاگت بیس می شوند تا کند
 بر عهد میرود از سوی شخصیتها سرانجام
 تومی بناگالی و دیگری وقتی این اتفاق را در
 طول اثر به مخاطب تانی کند از خوشی بیلی
 که وینا در آغاز نمایشنامه به همسرش با کلام
 می شود که چون چند سال در همان از بی سهراب
 سیزده سال پیش خراب شد و باور بی اعلام
 می کند چند دختر سیرده سالهای را در کنار دل
 بزرگراه نزدیک منزل آن جا پیدا کرده است با زن
 همسایه و در روی آن جا با کلام می شود سیزده
 سال است که اتفاق فرزند مرده وینا و سهراب
 را در روز و شب از بچهار و هفتاد می بیند
 و بی آن می گویند که بچهار و هفتاد روح دخترک
 سیرده سالشان از آنی تانی هفتاد تا کسی
 بر این مسئله است حاضر نشانه شناسی دیگری
 همچون چندان و چون چندان خراب شد کل
 خشک کمانی که وینا اعتقاد دارد روی آن جا
 سیزده خراب شد و هر یک فرانسوی که وینا او
 آن حرف می زند خشکی بر معانی خاصی دلالت
 دارند چندان مسافرت رفتن آن جا را تانی
 می کند کل خشک کمانی بر سر زنی و عشقی
 سهراب و زنی آن جا دلالت دارند و هر یک
 فرانسوی که خود وینا است سهراب در ادامه
 می گویند او خود وینا است که تصمیم داشته
 خودکشی کند دخترک سیرده ساله مردای که
 بیلی به خیال چگونگی قتل او و کشف جرم
 اصلی اش است هم تانی از از چنانی وینا فرشته
 وینا و سهراب است از روحانی که هیچ وقت به
 آن دست نمی یابند و در آن سهراب عشق است و
 زود وینا هرگز طاقتی نداشته که کودکی را از
 بزرگراه به خیابان فرزندخانه ترده خود بیارد
 و او را بزرگ کند وینا در اصل قاتل فرزندها
 دخترک خیالی خود نیست بلکه قاتل از روحانی
 خویش است از روحانی که هرگز تمام نمی شوند
 در صحنه پایانی وینا به سهراب می گویند «مثل
 همسوز که از صبح تا شب هزار بار می میرم که

می باشد و در هر یک پیش از این آثار بیلی
 می کند جستار نوی در نظام نمایشنامه نویسی
 از آنجا که تحصیل کرد رشته روان شناسی است
 با آگاهی و تصمیم گیری قبلی تانی می کند
 «راه ما برای که می زند که او را قالب درام
 روان شناسی جرمه برای حسین شخصیت
 اصلی نمایشنامه خود وینا را با قصای که
 برای آن برمی گویند تا کلبه شکافی روحی می کند
 تا بخشی از آلام و دردهای او را بیرون ببرد و
 مخاطب را شریک دردهای او سازد وینا از
 است که می بستارده دختر سیرده ساله او دست به
 خودکشی زده است در صورتی که سر انجام توسط
 باور بی بی می یابد که دختر جیب کاری کرده
 بلکه به قتل رسیده است در نهایت همسرش
 اتفاق می دارد دخترک در واقع خود او است که
 تصمیم به خودکشی گرفته بود شخصیتهای
 اصلی دیگری همچون سهراب (همسر وینا) و
 بیلی باور بی بی نیز به کار می کنند تا او به
 بیرون رفتگی خود بپردازد تا به خویشی خویش
 آگاه شود و به نوعی مقدماتی فرو خورده خویش
 را انگار سازد و به آرامش روحی برسد
 نویسنده با کمک عناصر نشانه شناسی و با
 تحقیق بر روی رویدادهای جهانی دانستنی
 بیسی جهانی برای نمایشنامه خود انتخاب
 می کند و می گویند از منظر یک روان شناسی
 به بیرون رفتگی کنهات شخصیت اصلی اثر خود
 پی راز در کنار آن به مسائل تانی خاص و
 هشدارهای بیسی نیز اشاره می کند وینا هنگام
 فرک منزل برای مسافرت تا کمانی از مرگ دختر

که از صبح تا شب هزار بار قائل از روزهای قصه
 روی آلوده همه چیز عادت می کند (ص ۵۷)
 هر چقدر نیاشانه جلوتر می رود مخاطب به
 آگاهی بیشتری دست پیدا می کند و تسلط و
 شخصیت بازی از جذاب تر می شود به نوعی
 مخاطب همچنان در تعلیق و همچنان به سر می برد
 و این یکی از همان نکات اصلی نیاشانه نویسی
 است که نویسنده از آن به شکل مطلوبی بهره
 می برد به خصوص آنکه در این جایی پلیسی
 را که از وجه روان شناختی قوی ای نیز برخوردار
 است انتخاب می کند همین انتخاب از جایی
 تکمیل در حلقه سرقتی او را بدین می آورد
 مسائلی که انتخاب در آن نویسنده و نظریه پردازان
 تفسیر به آن می کنند به گفته دیوید بال این
 تعلیق را پیش این توجه فاضلی را بر آنچه
 نیاشانه نویسی می خواند مشتمل می کند
 وظیفه اصلی آن، فرسنگ اشکبار فاضلی
 است برای آنچه که قرار است (بنا) اتفاق بیفتد
 بنظر این نویسنده با آگاهی از این عنصر تلاش
 می کند هر چه بیشتر مخاطب را با خود درگیر
 سازد و او را تا پایان نیاشانه نویسی منتظر نگه
 دارد و او را با آن کشف چگونگی این ماجرا برساند
 در اصل نیاشانه با مخاطب به دنبال کشف
 حقیقت کشفای شخصیت های اصلی نیاشانه
 (رویا و...) است هر چه بیشتر از زبان
 شخصیت ها اطلاعات کسب کند بیشتر می تواند
 به واقعیت اصلی پی برسد به قول باورس در
 همین نیاشانه (هر اطلاعاتی در چقدر کوچک
 می تواند به سرعت به نیاشانه مخاطب همچون باورس
 به دنبال واقعیت است و بنا بر هنگام بازیابی
 در خصوص حلقه سرقتی خان از کشور بر این
 اثر با کفایت و روزی که «نیاشانه نویسی» به واقعیت
 تبدیل می کند و من واقعیت رو به تحلیل این
 شخصیت (ص ۵۸) قایل از این منظر نیز پیدا
 کردن واقعیت و در واقع کشف آن در این قصه
 برای مخاطب شخصیت را به چاک با حرف های
 که وی با او سراب و بازیابی در محبت های
 بدنی در خصوص دخترک سی و سه ساله می زند
 مخاطب اندکی جزوات را کنگ می باید اما اگر
 صحنه بلایی از این تکی با ایام ناخراست



بیرون می آید و خلاصی می یابد جنگلی که آنان
 هر کورستان بر سر هزار دخترک خرد در راه او
 محبت می کنند ما نیز به مشکلات زبانی که
 زن و مرد در روی دخترک به خاک خود دانستند
 پی می آوریم در اصل خانه دخترک فریادی از روزها
 و فرسادی زن و مرد رویا و سراب است می شود
 فریادی خرد خجالی های زن و مردی می گوید که
 اسیر زندگی بشرین خود هستند زن باورس است
 و داستان باقی زندگی می گذرد و مرد هرگز
 حاضر نیست سر بر روی کردگی بی سر و ملاری
 را به عیب بگیرد

و بنا بر این جهت نیاشانه این وجه رو به خود
 می آورد
 سراب از آن چه مایه چه تو خود چه بیرون
 خود
 و بنا بر این ماکتگی کردیم که هرگز نشد
 سراب مانی نویسیم و بنا بر این جهت وقت
 خود نویسی هم نیندم ما کارای دیگری
 دانشم هیچ وقت نمی نویسیم برانی بگو و ملاری
 چیزی باقی
 و بنا بر این شاید می نویسیم کاری کنیم که تو
 سیزده مانی زور از آن را از ما تفسیر
 سراب مانی نویسیم سر بر روی همه
 چه های بی سر بر روی دنیا و قریل کنیم
 و بنا بر این سر بر روی این یکی رو می نویسیم
 از تو به ما داده بودن
 سراب از آن چه مایه مایه می نویسیم
 که بی سر و ملاری کی بودن چه کاره بودن چرا
 مردن کاره مایه سراب از آن چه دم به ترفاتی

نویسنده چنانچه می خوانیم بر کس کنیم
 در بخشی دیگر از نیاشانه سراب نیز به
 و بنا بر این می کند که چاره باورس پلیسی
 این واقعیت را گفته است که همیشه از چادر
 شدن می نویسد است اما از آن جواب می دهد
 که هر شکر او فقط یک شعر وجود داشته که
 می تواند در پیش چاره وقت کی دیگر بدین
 نوبت مخاطب به یکی دیگر از دلایل نیاشانه نویسی
 این کودک از سر و بیانی می برد. آنان هر
 بار که با یکدیگر به بحث می پردازند بخشی
 از روایات و شخصیت اصلی خرد را برای هم
 با برای مخاطب بر ملا می سازند هر یک از آنان
 دیگری را مشتمل می کند و مشتمل می ماند که دلیل
 اصلی هر یک دخترک سی و سه ساله بوده است
 شاید این اشکار بازی شخصیت ها توسط
 یکدیگر با کفایت نویسنده بر این باشد که هر یک
 از آن و مرد این داستان در سر و شکست صدیگر
 و دخترکی که اصلا با آن ها پیونده است بی تاثیر
 پیونده اند و هر یک از آن ها به نوعی در هر یک کودک
 مشتمل به قول رشک قانونی (هر چندی که
 می پیوسته به نظر می آید به شکل اتفاق افتاده و با
 مرگ هر چه به چیزی نوی دنیا می میرد اشکار
 با مرگ هر چه دنیا هم می میرد»
 اما به راستی واقعیت کدام است؟ حرف های
 باورس پلیسی که گفته می دارند آن ها چون
 نیاشانه بوده پدر و مادر این دخترک سرقتی
 با سراب که مشتمل است و بنا بر این همیشه از
 چادر شدن می نویسد باورس که می گوید
 سرش (سراب) را می به سر بر روی کردگی
 پرورش گامی پیونده است و اگر آن دختر را از
 خود می آورد آن دخترک مشتمل هرگز چنین
 سر بر روی بیانی که در واقعیت شاید همه
 این ماجرا باشد و هم نباشد زیرا که تصویر چنین
 واقعیتی را برای این دخترک رقم زده بود همان
 تصویر که و بنا بر این با سرش صحبت
 می کند
 یکی از مسائل مهم دیگری که نویسنده در
 این اثر مطرح می کند اعتقاد به وجود خدای
 خدا آوری و معجزه است همان مسائلی که از
 ابتدای خلق بشری باقی را مشتمل خود ساخته



تو ای که کسی بخشید به کسی را اتانار و همین
باها است که روشک فانی و وینا به آن است
می فرستد و از دست آن فصلای می شود که او
اینگه می تواند حیات همه و خوشتر کرده باشد.

بی توشت

وینا در صحنه خجسته تاسی و باوری اینگونه وضع
تو ای که کسی بخشید به کسی را اتانار و همین
باها است که روشک فانی و وینا به آن است
می فرستد و از دست آن فصلای می شود که او
اینگه می تواند حیات همه و خوشتر کرده باشد.

3- Forwards: Hungry for next

می کند در باقی به بیان فصلای می برد که
تولدی از شخصیت از نیر و دست باوری بی
از همین ترغیب که در این راه این فصل را
چشمتاک می خوراک از همین وقت که وینا
با دار می شود که منظر از فقه چیست و چه
تفرقی از آن می توانم از که کیم سحراب در
همین صحنه در آینه سال بازش از خام وینا
را بیان می در اینک از فقه خوش می آید
تاکید می کند که وینا باقی فصل است.

بهر حال نمایشنامه نویسی با تصویر چنین
نمایشنامه ای بر آن است که مخاطب خویش را
به چالش و تفکر واداره نماید و اقیقیت اصلی ماجرا
بی پرد و ظاهر است چیزی در بیان این درام
روان شاکتی با بیرون فکری که وینا به کمک
سحراب می برد که بر ملا می گردد با این همه
با بیان نمایش همان آدانه صحنه اول نمایش است
وینا و سحراب بی از این بیرون فکری صیای
رنگ در رازی شجسته که با آینه فاکسی برای
برون او همان فرود که آینه است با صیای رنگ
باوری بیلیس است این تبلیغ با صیای رنگ
طنین زاید می شود و آدانه می باید گوئی بیان
این داستان هرگز به آخر نمی رسد و مخاطب
باید خود برای آن باالی حدیسی بزند در بیان
با دار می شود که نام نمایشنامه که از بخشی از
وینا که روشک فانی در خصوصی تشریح است
و خوشتر که سه سال داستان گرفته شده است در
باقی فصلای از فصل و نایاباری آدمی است اینک
با دی می آید و همه چیز را با خود می برد و حتی

خرامه ساخت
ایستاری به آینه ایمان به معجزه و اعتقاد
به خدایی که اگر بخرامد می تواند در مردمان را
به کند این ایستاری و اعتقاد بر صوفی است
عمر شخصیت وینا در بخشی از مجتهد ایمان
به شود مثل صحنای که سحراب مشغول باز
چون قتل چکان و وینا در حال آب دادن به
یدلی خشکیده کلان است

سحراب بازم که برای به ایناب می می
بازم بهت که گفت می فایده است همشون
نگ گفتن کرم گفتن همشون گفتند

بازم دور

وینا شاید در راه سحراب

سحراب از نام دور

وینا کی می دونه

سحراب می درمی که سنگی نیست هیچ

بدای دونه رفته می شه

وینا این همه مطمن وینا که از نام دور

اون گفت شاید خایه دونه دلی خراب

بدای روزنه که می به معجزه اعتقاد دارم

تا کافی که خای خراب

سحراب هیچ وقت ندیده بودم در راه خای خراب

می از این خوری تو چنه وینا حالت خوب

است (وینا سکوت می کند)

سحراب می درمی مسئله ای که خای خراب

بی خراب رنگه کردن به مرده به چه در و خای

خراب خای که خراب به مرده روزنه که

بخشی به معجزه تو به دنیا می آید

وینا هیچ کسی نمی دونه

سحراب چینی

وینا اینگه خدای می خرامد

بخشی خرامه از نیر به بیان دفعه های دیگری نیز

ببرداره دفعه های معجزه دفعه های رنگ

ببند و مار قادی به نه نشین اینک اگر او بتواند

ببند وینا می شود با نیر به نشین ببرداره

تو می وینا در این اثر که منظر نویسنکی و

سنگینی را انتخاب کرده در حال بیان کردن و

می قصه زندگی خویشی است ویرا که به اعتقاد

بخشی از مایه قصه معجزه ای در زمانی که او

بازم خردگسی فرانسوی به باز پرس توضیح